

# جهان سوم و حقوق بین‌الملل

وانگ تی‌یا\*  
ترجمه محسن محبی

## I

### مقدمه

\* «وانگ تی‌یا (Wang Tieya)، در سال 1913 تولد یافته و تحصیلات خود را در چین (1933: لیسانس، و 1936: فوق لیسانس از دانشگاه ملی Tsinghua چین) و نیز در انگلستان (1937-1939: مدرسه علوم اقتصادی لندن) انجام داده است. از سال 1940 در دانشگاه ملی Wuhan و نیز دانشگاه مرکزی ملی تدریس نموده و از سال 1947 در دانشگاه پکن استاد حقوق بین‌الملل و نیز روابط بین‌المللی بوده است. پروفیسور وانگ از سال 1969 مشاور حقوقی هیئت نمایندگی چین در سومین کنفرانس سازمان ملل در مورد حقوق دریاها بوده است. وی هم اکنون قائم مقام انجمن چینی حقوق بین‌الملل و همچنین ویراستار مسئول سالنامه حقوق بین‌الملل چین می‌باشد. نامبرده در سال 1981 به‌عنوان عضو انستیتوی حقوق بین‌الملل برگزیده شده و در سال 1982 نیز به‌عنوان عضو مشاور شورای کانادایی حقوق بین‌الملل انتخاب گردید».

مقاله حاضر از کتاب زیر که حاوی مجموعه مقالاتی در زمینه پاره‌ای موضوعات حقوق بین‌الملل است، انتخاب و ترجمه شده است. ضمناً عناوین و شماره‌گذاریها از مترجم می‌باشد و نیز پانویسهای نویسنده در پایان مقاله آمده است. «مترجم».

The Structure and Process of International Law: Essays in Legal Doctrine and Theory, by: R.S.T. J. Macdonald, Douglas M. Johnston, 2nd ed. 1916, Kluwer, p. 955.

1- پیدای متوالي کشورهاي جديد و نیز پدید آمدن جهان سوم یکی از مشخصترین وجوه روابط بین‌الملل معاصر و نیز حقوق بین‌الملل معاصر بوده است. اگر درست باشد که پدید آمدن کشورهای سوسیالیستی پس از انقلاب سوسیالیستی 1917، حقوق بین‌الملل سنتی را به انگاره‌هاي خاص سوسیالیستی درآورده، این واقعیت هم درست خواهد بود که پیدای کشورهای جدید و ایجاد جهان سوم پس از جنگ جهانی دوم، از حقوق بین‌الملل معاصر تعریف و مفهومی دوباره به دست داده است.

در چند دهه اخیر، بسیاری از مؤلفان حقوق بین‌الملل تأثیرات روابط بین‌الملل جدید بر حقوق بین‌الملل را مورد بحث قرار داده اند. پس از جنگ جهانی دوم، ماهیت روابط بین‌الملل به سرعت دگرگون شد و برای حقوق بین‌الملل چاره‌اي جز تأسی و سازگار شدن با این دگرگونیها وجود نداشت. مک وینی در کتاب اخیر خود به نام «درگیری و سازش: حقوق بین‌الملل و نظم جهانی در دوران انقلاب» به این نکته پرداخت که دنیای جدید «دورانی انقلابی»

را می‌گذارند و با اینکه تمام تاریخ مدون عبارت است از «روند انقلابها یا حداقل دگرگونیها» ولی عصر حاضر با روزگاران نخستین تاریخ سخت متفاوت است؛ چرا که اکنون عصر «انقلاب جهانی» است؛ انقلابی که از نظر قلمرو و نیز شدت، بی‌سابقه است. به هر حال، وجه مشخصه عصر کنونی همانا وقوع «یک سلسله انقلابهای پی در پی» است.<sup>1</sup> اگر مفهوم صحیحی از «انقلاب» را در نظر آوریم، آنگاه نظر مک وینی جامع و مانع و فاقد استثنا خواهد بود.

انقلابی که مورد نظر مک وینی است، دارای چهار وجه است: وجه سیاسی، وجه ایدئولوژیک، وجه اقتصادی و وجه علمی. به نظر وی، برجسته‌ترین تحولات سیاسی از جنگ جهانی اخیر بدین سو، روند استعمارزدایی و پیدایش ملل جدید به دنبال این روند می‌باشد.<sup>2</sup> مؤلف دیگری به **الیاس** نیز با همین نظر موافق است و می‌نویسد: «از پایان جنگ جهانی دوم توسعه حقوق بین‌الملل عمومی از دو عامل

1. E. McWhinney, Conflict and Compromise: International Law and World Order in Revolutionary Age (The Netherlands: Sijhoff & Noordhoff, 1981), at p. 13.

2. Ibid., at pp. 14-16.

تأثیر پذیرفته است: اول، رشد و تولد پی در پی و بی‌سابقه نهادها و مؤسسات بین‌المللی، و دوم، پیدایش و ایجاد دولتهای مستقل در سرزمینهایی که قبلاً تحت استعمار بریتانیا، فرانسه، بلژیک و هلند بودند.<sup>3</sup> برای تعیین و ترسیم وجوه مشخصه روابط بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم سخنان بسیاری می‌توان گفت: ولی مهمترین این وجوه عبارت است از: تولد ملل مستقل جدید، رشد روزافزون تعداد سازمانهای بین‌المللی، ایجاد و پایه‌گذاری نظام اقتصادی بین‌المللی نوین و ترقی سریع علوم و فنون، که این پدیده‌ها در مقیاس وسیعی بر حقوق بین‌الملل نیز اثر گذارده‌اند.<sup>4</sup> روابط بین‌الملل معاصر به شیوه‌های بسیار متعدد و متنوعی مورد تجزیه و تحلیل واقع شده است، ولی همگان در این نکته هم‌عقیده‌اند که تولد کشورهای جدید و نیز پیدایش جهان سوم نقشی قاطع در این باب ایفا نموده است. همانطور که آناند اشاره نموده، عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم،

3. T.O. Elias, *Africa and the Development of International Law* (Leiden: Sijhoff, 1972), at p. v.

4. W. Tiewa, "Trends in Contemporary International Law; (in Chinese) *Journal of Peking University (Social Sciences)*, no 2 (1980), 17-27.

دوراني است که تغییرات بزرگ به‌طور بی‌سابقه‌ای در آن رخ داده است: «از جمله مهمترین دگرگونی‌هایی که در طول چند سال اخیر رخ داده، گستردگی افقی جامعه بین‌المللی است».<sup>5</sup>

**لیزبت زین** یکی دیگر از مؤلفان است که عقیده دارد «استعمارزدایی و پیدایش کشورهای جدید از جمله مهمترین عوامل تغییراتی است که در چند دهه اخیر رخ داده است».<sup>6</sup>

## 1

### مفهوم جهان سوم

**2.** «جهان سوم» دارای مفهوم سیاسی وسیعی است. تقسیم‌بندی استراتژیک دنیا به سه جهان مبتنی بر یک تحلیل علمی از روابط بین‌المللی پس از جنگ و نیز توسعه و چشم‌اندازهای آینده آن بوده است. به‌طوری که **مائو** بیان کرده است، «ایالات

---

5. R.P. Anand, *New States and International Law* (Dehli: Vikas, 1972), at p. 1.

6. O.J. Lissitzyn, *International Law Today and Tomorrow* (New York: Oceana, 1965), at p. 102.

متحده و روسیه شوروي، دنيای اول به شمار ميروند و ژاپن، اروپا و کانادا دنيای دوم و ما دنيای سوم. جهان سوم دارای جمعیتی بسیار زیاد است. آسیا به جز ژاپن، سراسر افریقا، و نیز امریکای لاتین نیز متعلق به جهان سوم هستند».<sup>7</sup> اما نویسندگان غربی تقسیم‌بندی دیگری نموده‌اند: ایالات متحده و سایر ملل غرب، جهان اول؛ روسیه شوروي و کشورهای اروپای شرقی که دارای حکومت به اصطلاح کمونیستی هستند، جهان دوم؛ و کشورهای در حال توسعه، جهان سوم. البته همگان عقیده دارند که آسیا، افریقا، امریکای لاتین و سایر کشورهای در حال توسعه در شمار جهان سومند؛ لیکن در اینکه جهان سوم در شکل‌بندی روابط بین‌المللی جدید و نیز در توسعه حقوق بین‌الملل معاصر، نقش فزاینده و مهمی ایفا می‌کند، اختلاف نظر کمی وجود دارد.

برای تعریف «کشورهای جدید»، عبارات متعددی تعبیه شده که هر کدام از دیدگاه متفاوتی بیان گردیده است: پنج عبارت که

---

7. Quoted in an article of the Editorial Board of Renmin Ribao (People's Daily) entitled "Mao Theory on the Division of Three Worlds is an Important Contribution to Marxism-Leninism". (in Chinese), xing hua Monthly, no. 11 (1971), 2.

از همه متداولتر است، چنین است: «کشورهایی که جدیداً به استقلال رسیده اند»، «کشورهای توسعه نیافته»، «کشورهای غیرمتعهد»، «کشورهای آسیایی - افریقایی» و «جهان سوم». عبارت اول، به دیدگاهی تاریخی اشاره دارد و نیز دارای مفهوم حقوقی معینی است. عبارت «کشورهای توسعه نیافته» و نیز عبارت متداولتر «کشورهای در حال توسعه» مبتنی بر واقعیات اقتصادی خاصی است. عبارت «کشورهای غیرمتعهد» یا «کشورهای بی طرف» به موضع گیری سیاسی ویژه ای که در راستای روابط بین المللی اتخاذ می گردد، نظر دارد. «کشورهای آسیایی - افریقایی» - یا وقتی کشورهای امریکای لاتین»، بر عنصری جغرافیایی تأکید می نماید. اما تعبیر «جهان سوم» مفهومی گسترده تر از عناوین دیگر دارد؛ چرا که تنها یک مفهوم جغرافیایی که اشاره ای به کشورهای آسیایی، افریقایی و امریکای لاتین داشته باشد نیست، بلکه متضمن مفهومی تاریخی نیز می باشد و دربرگیرنده کشورهای است که در چند دهه اخیر به استقلال رسیده اند. علاوه بر این، چون «جهان سوم»

داراي مفهومي سياسي است، لذا شامل  
کشورهاي غيرمتعهد هم مي‌گردد. و نيز چون  
واجد مفهومي اقتصادي است، از اينرو  
کشورهاي در حال توسعه راه به ذهن  
مي‌آورد.

## 2

### جنبش ضد استعماري و تغييرات كمي كشورها

**3.** جنبش ضد استعماري و  
استقلال طلبانه قبل از جنگ جهاني دوم  
آغاز شده بود. في الواقع اين مبارزه به  
فاصله اي نه چندان طولاني پس از جنگ  
جهاني اول شروع گرديد و سپس با انقلاب  
اكتوبر 1917 در روسيه شوروي نير و جاني  
تازه تر گرفت. بسياري از مؤلفان حقوق  
بين الملل در در دنياي غرب، به زودي  
متوجه رودرروي و جدالي كه اين حركت  
تازه با حقوق بين الملل كلاسيك خواهد  
داشت، شدند و دريافتند كه عناصر بسياري  
در روابط بين المللي در آستانه تحول و  
تغيير است و پيش بيني كردند كه همين امر  
موجب خواهد شد كه در حقوق بين الملل نيز  
تغييراتي به وجود آيد.



کانز به آنچه انگیزه‌های ضداستعماری نام دارد یعنی به جنبش انفجارگونه ضداستعماری در آسیا و آفریقا، توجه خاصی نموده است.<sup>8</sup> البته باید گفت که جریان ضداستعماری و پیدایش کشورهای جدید و نیز ایجاد جهان سوم همگی از اولین پدیده‌های پس از جنگ جهانی دوم در روابط بین‌المللی بوده‌اند که پی بردن به تأثیرگذاری کامل آنها در حقوق بین‌الملل تا مدت‌ها به طول خواهد انجامید. «نوین بودن» حقوق بین‌الملل پس از جنگ از جانب بسیاری از مؤلفان حقوق بین‌الملل مورد تأکید قرار گرفته است. الوارز معتقد است که «نظام جهانی نوین»، «حقوق بین‌الملل جدیدی» را نیز اقتضا می‌کند.<sup>9</sup> **الیاس** از «تحول در حقوق بین‌الملل معاصر» سخن گوید.<sup>10</sup> **کانز** این مطلب را صریح‌تر بیان می‌کند و میان حقوق بین‌الملل جهانی اول و دوم و حقوق بین‌الملل که پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمد، تفاوت قائل است: اولی را «حقوق بین‌الملل

---

8. J.L. Kunz, "La crise et les transformations du droit des gens", Recueil des Cours, II (1955), 9-10.

9. B.V.A. Roling, International Law in an Expanded World (1960), at p. 7.

10. Note 3 above, at p. 9.

جدید» و دومی را «جدیدترین حقوق بین‌الملل» می‌نامد.<sup>11</sup>

**4.** تأثیراتی که جهان سوم در حقوق بین‌الملل داشته، از جمله موضوعات مهمی است که مورد توجه بسیاری از کسانی که با حقوق بین‌الملل سر و کار دارند قرار گرفته است. حقوق‌دانان بین‌المللی از همان اوایل سالهای 1950 تا سالهای 1960 (سال 1960 آغاز اولین نقطه عطف در جنبشهای ضد استعماری است) این موضوع را مورد بحث قرار دادند. همچنین مؤلفان زیادی در کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین و نیز اروپا و امریکای شمالی، کتابهای تحقیقاتی متعددی در این زمینه نوشتند و منتشر کردند. به‌هرحال، موقعیت و وضعیت جهان سوم به‌سرعت رو به رشد می‌رود؛ از این‌رو تأثیرات آن در حقوق بین‌الملل از جمله موضوعاتی است که حقوق‌دانان بین‌المللی و بالخصوص چینی - به اعتبار اینکه چین نیز عضو کشورهای جهان سوم و در حال توسعه است - باید بدان توجه نمایند و نظر داشته باشند.

---

11. Note 9 above, at p. 9.

5. در چند دهه اخیر، آشکارترین تغییر در روابط بین‌المللی، تغییر کمی بوده است؛ چرا که در طول این دوره بر شمار کشورها به صورت قابل ملاحظه‌ای، افزوده شد. البته همین تغییرات کمی لامحاله به تغییرات کیفی منتهی خواهد شد.

هدف کنفرانس برلین که در پایان قرن نوزدهم تشکیل گردید، گفتگو درباره مسائل افریقا بود؛ اما فقط 10-12 یا کمی بیشتر، از کشورهای افریقایی در آن شرکت داشتند. با اینکه حتی يك نماینده از کشورهای افریقایی در اجلاس کنفرانس شرکت نداشت، ولی کنفرانس برای خود حق «قانونگذاری بین‌المللی» قائل گردید. کنفرانسهای صلح لاهه در سال 1899 و نیز در سال 1907، «کنفرانسهای بین‌المللی» نامیده می‌شدند. شرکت‌کنندگان در این کنفرانسها برای خود وظیفه بسیار بزرگی قائل بودند: به سامان کردن مقررات جنگ و نیز برقرار نمودن نظامی به‌منظور حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، در حالی که کمتر از 24 کشور در اولین کنفرانس صلح لاهه شرکت داشتند که تقریباً

بیشتر آنها از اروپا یا امریکا بودند. ولی کشورهای که در دومین کنفرانس مشارکت داشتند بیشتر بودند و بالغ بر 44 کشور می‌شدند که فقط 4 تای آنها از آسیا - به جز ژاپن - بودند و از افریقا کشوری شرکت نداشت. در میثاق جامعه ملل که پس از جنگ جهانی اول تصویب شد، فقط 45 کشور و عضو مؤسس بودند که در بین آنها کشورهای متعددی از امریکای لاتین حضور داشتند؛ ولی از آسیا فقط 6 کشور و از افریقا 2 کشور بودند. اما بعدها تعداد آنها به 60 کشور بالغ گردید و تنها 5 کشور از آسیا به این مجموعه افزوده شدند. حتی در آن موقع، غیر از کشورهای امریکای لاتین که در قرن نوزدهم به استقلال نائل شده بودند، بخش عمده جهان هنوز از مستعمرات و کشورهای وابسته که شرط لام برای حضور و عضویت مستقیم در روابط بین‌المللی را نداشتند، تشکیل می‌گردید.

**6.** پس از جنگ جهانی دوم، یک دگرگونی اساسی رخ داد: گروه زیادی از مستعمرات به استقلال رسیدند: 11 کشور در 5 سال اول پس از جنگ، 8 کشور در سالهای

1950 تا 1959، 44 کشور در سالهای 1960 تا 1969، 24 کشور در سالهای 1970 تا 1970 و دو کشور در سالهای 1980 به بعد. در میان این 89 کشور جدیدالتأسیس، 48 کشور یا بیش از نیمی از آنها از افریقا، 22 کشور یا حدود یک چهارم آنها از آسیا، 10 کشور از امریکای لاتین، 9 کشور از اقیانوسیه و بالاخره یک کشور از اروپا بوده‌اند. اگر 30 کشوری که قبل از جنگ جهانی دوم به عضویت میثاق ملل درآمدند (7 کشور از آسیا، 3 کشور از افریقا و 20 کشور از امریکای لاتین) جزو این مجموعه به‌شمار آیند، آنگاه کشورهای جدیدالتأسیس، اکثریت را در میان 160 کشور فعلی جهان دارا خواهند بود. به این ترتیب روشن است که روابط بین‌المللی، دگرگونی کمی سریع و باور نکردنی را پس از جنگ جهانی دوم پشت سر گذاشته است.

**7.** این دگرگونی کمی که سیر تاریخی آن فوقاً مورد بررسی قرار گرفت، به‌زودی در سازمان ملل جا افتاد. سازمان ملل در تاریخ تأسیس، 51 عضو اصلی داشت که از بین آنها 20 کشور متعلق به امریکای

لاتین و فقط 8 کشور از آسیا و 3 کشور از  
افریقا بودند. بعد از پیدایش متوالی  
کشورهای جدید متعاقب جنگ جهانی دوم،  
عضویت در سازمان ملل نیز اجباراً افزایش  
یافت. در سال 1960 که نقطه عطفی در  
جنبش ضد استعماری به شمار می‌رود، 17 کشور  
جدید به سازمان ملل وارد شدند که از  
آنها، یک کشور از آسیا بوده و 16 کشور  
از افریقا. تا پایان سال 1960، اعضای  
سازمان مذکور به 127 کشور بالغ گردیدند  
که 59 کشور یا 46/5% کل آنها از جمله  
کشورهای جدیدالاستقلال بوده‌اند.

اگر اعضای اصلی سازمان ملل را که  
قبلاً مستعمره بودند و سپس استقلال یافتند  
در این مجموعه محسوب کنیم، آنگاه معلوم  
خواهد شد که تا آن موقع جهان سوم به  
تحقیق افزون بر نیمی از آرای مجمع  
عمومی را دارا بوده است. از میان 157  
عضو فعلی سازمان ملل، 88 کشور پس از  
جنگ جهانی دوم استقلال خود را به دست  
آورده‌اند و اگر کشورهای استقلال یافته  
آسیا، افریقا و امریکای لاتین قبل از  
جنگ دوم به این 88 کشور اضافه شوند، در  
این صورت فعلاً 122 کشور جدیدالاستقلال در

سازمان ملل وجود دارند که تقریباً 78% کشورهای عضو را دربرمی‌گیرند.

**8.** کشورهای جهان سوم که به‌عنوان یک مجموعه بیش از 70% کل جمعیت جهان و نیز 58% کره زمین را دارا هستند؛ همگی از یک نوع نیستند. بعضی جمعیت زیادی دارند و برخی کم؛ بعضی سرزمین وسیعی دارند و پاره ای محدودتر؛ بعضی سنن فرهنگی بسیار طولانی دارند و بقیه تازه دست اندرکار توسعه فرهنگ خاص خود هستند؛ بعضی بسیار ثروتمندند و بقیه به شدت فقیر. در بین آنها، هم می‌توان کشورهای را یافت که محاط در خشکی‌اند و هم کشورهای که به صورت جزیره هستند یا کشورهای که دارای ساحل می‌باشند؛ ایضاً کشورهای که از نظر جغرافیایی در موقعیتی ممتاز یا بالعکس در وضعیتی نامساعد قرار دارند. آیا می‌توان کشورهای اینگونه متفاوت و متنوع را یکجا تحت عنوان واحدی قرار داد؟ آری، چنین امکانی وجود دارد؛ چرا که این کشورها تاریخی یکسان دارند: تاریخی سراسر ستم عذاب دهنده، استثمار و توهین. این کشورها دارای تجربه‌ای مشترک

نیز هستند: بسرآوردن کوششی تلخ برای خلاص شدن از فرمان استعمارگران و به دست آوردن استقلال و آزادی. هم اکنون در مهلکه‌ای مشترک نیز بسر می‌برند: از نظر سیاسی چندان وزنی به آنها داده نمی‌شود، اقتصادی توسعه نیافته داند و از نظر تکنولوژی عقب مانده به شمار می‌روند. تاریخ مشابه، مشکلات فعلی یکسان و آرمانهای واحد آنها، عناصری هستند که این کشورها را به مجموعه‌ای به نام جهان سوم مبدل می‌سازد که به حق باید از آن بیمناک بود. این کشورهای از نظام بین‌المللی پیشین ناراضی‌اند و مصممند آن را دگرگون سازند.<sup>12</sup>

### 3

#### کنوانسیون جدید و حقوق بین‌الملل

**9.** حضور و مشارکت این کشورها در روابط بین‌الملل، ساختار جامعه بین‌المللی را از اساس دگرگون کرده است. حقوق بین‌الملل هنوز هم عمدتاً همان حقوق

---

**12.** L. Henkin, *How Nations Behave: Law and Foreign Policy*: 2nd ed., (New York: Columbia UN. Press, 1979), at pp. 119-121.



بین دولتها است و مادام که چنین است، باید برحسب تخییراتی که در روابط بین همان دولتها صورت می‌پذیرد، دگرگون شود و تحول یابد.

موضوع اصلی حقوق بین‌الملل دولتها هستند، ولی صرفاً ذینفع اصلی امتیازات و حقوقی که حقوق بین‌الملل مقرر می‌دارد، به شمار نمی‌روند، بلکه همچنین عهده دار اصلی وظایفی نیز هستند که همان حقوق بین‌الملل مشخص می‌نماید. به علاوه دولتها در ایجاد و ساختن حقوق بین‌الملل نیز نقشی فعال دارند؛ چرا که برای وضع اصول و قواعد مبتنی بر کردار و سلوک بین‌المللی، قدرت اولیه از آن‌ها است.<sup>13</sup> در گذشته، دولتهایی که به‌عنوان موضوع حقوق بین‌الملل شناخته شده بودند، بین 10 تا 40 کشور بودند. قسمت اعظم جهان به وسیله قطبهای انحصاری استعمار کنترل و اداره می‌شد. مستعمرات قبل از آنکه موضوع حقوق بین‌الملل به شمار آیند، اهداف آن بودند و در نتیجه کوچکترین فرصتی برای مداخله و مشارکت در ساخت اصول و قواعد حقوق بین‌الملل

---

13. See Chou Geng-shen, *International Law*, (in Chinese), vol. 1, (1981), at pp. 58-70.

نداشتند. به قول **شکیری** نماینده عربستان سعود در کنفرانس حقوق دریاها در سال 1958 «حقوق ملتها، ساخته و پرداخته دست تعهدادی از دولتها، کشورها و امپراتوریها است و سایر کشورها فی الواقع و صرفاً هدف این حقوق بشمارند و نه موضوع آن... چنین روندی در حقوق بین الملل، باید پایان پذیرد و ما اجازه نمی دهیم که بیش از این ادامه یابد».<sup>14</sup>

مستعمرات و کشورهای وابسته را «غیرتمدن» و یا «نیمه تمدن» می نامیدند و جزء حوزه حقوق بین الملل به شمار نمی آوردند؛ اما امروزه وضع کاملاً فرق کرده است: بیش از 160 کشور به عنوان موضوع حقوق بین الملل وجود دارند و 157 کشور از آنها عضو سازمان ملل متحدند. این کشورها در وضع و ایجاد تمامی حقوق و وظایف در حقوق بین الملل مشارکت دارند و در شکل بندی اصول و قواعد آن نقشی فعال به عهده گرفته اند. در هر صورت، همین حوادث و دگرگونیهای عظیم، موجب شده که حقوق بین الملل به سرعت توسعه یابد.

---

14. Quoted in Roling, note 9above, at p. 72.

10. حقوق بین‌الملل، به عنوان دستاوردی از تمدن اروپایی، ریشه در غرب دارد. در ابتدا حقوق بین‌الملل فقط بین خود کشورهای اروپایی اجرا می‌شد و «منعکس‌کننده علائق مسیحی - کاپیتالیستی - امپریالیستی آنها بود».<sup>15</sup> به همین جهت از نظر تاریخی، حقوق بین‌الملل سنتی به عنوان «حقوق بین‌الملل» یا «حقوق عمومی اروپایی» شناخته شده است. هنگامی که برخی از تغییرات اساسی صورت پذیرفت، پاره‌ای از مؤلفان غربی حقوق بین‌الملل، اعلام خطر کردند و هشدار می‌دادند که حقوق بین‌الملل در معرض «بحران» واقع شده است. در سال 1947 یعنی کمی پس از جنگ جهانی دوم، اچ. آ. اسمیت کتاب نوشت تحت عنوان «بحران در حقوق بین‌الملل» و مدعی شد که بنیاد حقوق بین‌الملل - یعنی عقاید عمومی، فرهنگ و سنن حقوقی که به وسیله کشورهای اروپایی پرداخته شده بود - در معرض تهدید است و حقوق بین‌الملل با بحران مواجه شده است.<sup>16</sup> کانز هم همین

---

15. Note 12 above, at p. 121.

16. H.A. Smith, *The Crisis in International Law* (1947), at pp. 1-32.

عقیده را اعلام کرد و نوشت دگرگونیهای پس از جنگ جهانی دوم که حقوق بین‌الملل ناگزیر بود آنها را پشت سر گذارد، همگی سرنوشتی نامعلوم داشته است. به عقیده وی، طغیان ضداستعماری یکی از بزرگترین عواملی بود که در ایجاد این وضعیت بسیار وخیم دخالت داشته؛ وضعیتی که پایه‌های حقوق بین‌الملل را به لرزه درآورده است.<sup>17</sup> حقوق بین‌الملل سنتی یعنی حقوق بین‌الملل غربی، فی‌الواقع نیز با بحران روبرو شده بود؛ منتهی نظر بدبینانه پاره‌ای از مولفان در مورد اینکه حقوق بین‌الملل فی‌نفسه در معرض تهدید قرار گرفته است، نه در تئوری اثبات شد و نه در عمل.<sup>18</sup>

مادام که روابطی بین دولتها وجود دارد، لامحاله باید اصول و قواعد حقوقی نیز وجود داشته باشد که سلوک بین ایشان را تنظیم نماید و بر آن حاکم باشد. البته چنین اصول و قواعدی نمی‌تواند ثابت باشد، بلکه ناگزیر از تغییراتی که در روابط بین‌الملل و نیز نظم بین‌المللی

**17.** Note 8 above, at pp. 77-82.

**18.** See Chou Geng-sheng, Trends in Modern Anglo-American Thought on International Law (in Chinese), (1963), at pp. 8-9.

رخ می‌دهد، اثر می‌پذیرد و بازگوکننده آنها است. از آنجا که بر تعداد کشورها افزوده می‌شود و روابط بین‌المللی توسعه می‌یابد و نیز از آنجا که ساختار کلی جامعه بین‌المللی دگرگون می‌شود لذا مشکل است که حقوق بین‌الملل بتواند همچنان یکسان و دست‌نخورده باقی بماند. در مقاله‌ای تحت عنوان «تنوع و یکسانی در حقوق بین‌الملل»، جساپ می‌گوید: «حقوق بین‌الملل، نظام حقوقی در حال توسعه بوده و هست».<sup>19</sup> جنکز نیز می‌نویسد که نباید حقوق بین‌الملل را به‌عنوان مجموعه‌ای از قواعد ثابت و لامتغیر که از قبل باقی مانده و مرده ریگ گذشتگان است، دانست، بلکه حقوق بین‌الملل پیکره‌ای است از اصول زنده که می‌توان پا به پای تحول در روابط بین‌المللی، مسائل بین‌المللی را در پرتو آنها حل نمود.<sup>20</sup>

**11.** محدوده حقوق بین‌الملل آشکارا وسعت یافته است. بالاخص تعداد که موضوع حقوق بین‌الملل نامیده می‌شود (دولتها و سازمانهای بین‌المللی) نیز به‌طور اساسی

19. P.C. Jessup, "Diversity and Uniformity in the Law of Nation", American Journal International Law, 58 (1954), 343.

20. C. W. Jenks, The Common Law of Mankind (London: Stevens, 1958), at p. 121.

افزایش یافته است. از نقطه نظر جغرافیایی، دیگر فقط کشورهای محدودی از اروپا موضوع حقوق بین الملل نیستند، بلکه کشورهای از آمریکا، آسیا و آفریقا نیز امروزه موضوع آن به شمار می آیند. نظم حقوقی بین المللی که در گذشته بر مداری اروپایی وضع شده بود، به طور کامل تخییر ماهیت داده است. حقوق بین الملل معاصر، دیگر حقوق کشورهای اروپایی نیست بلکه به تمام دنیا تعلق دارد و «جهانی» شده است. نویسندگان آسیایی - آفریقایی بر این واقعیت تأکید ویژه ای دارند. به عنوان نمونه، **الیاس** می گوید: حقوق بین الملل دیگر حقوق اروپایی نیست و نهادهای آن امروزه وسعتی جهانی دارند.<sup>21</sup> **آناند** نیز از گسترش دامنه حقوق بین الملل از محدوده حقوق اروپایی - مسیحی به حقوقی که ناظر و شامل جامعه جهانی ملل است، سخن می گوید.<sup>22</sup> این دگرگونی اساسی مورد تصدیق نویسندگان غربی نیز قرار گرفته است. مثلاً **جنکز**، از یک دگرگونی به نام

21. T.O. Elias, Africa and the Development of International Law (Leiden: Sijhoff, 1972), at p. 86.

22. R.P. Anand, New States and International Law (Delhi: Vikas, 1972), at p. 7.

«انتقال از حقوق خانواده مدلل براساس مسیحیت غربی به سوی حقوق جامعه جهانی واحد» سخن می‌گوید و بر همین اساس، چنین اظهار عقیده می‌کند که حقوق بین‌الملل می‌تواند به‌عنوان «حقوق مشترک نوع آدمی» به‌شمار آید.<sup>23</sup> البته هیچ‌کدام از این سخنان بدان معنی نیست که حقوق بین‌الملل همان «حقوق جهانی» است که پاره‌ای نویسندگان غربی از آن دفاع کرده و سخن می‌گویند. نه در حال حاضر و نه در آینده نزدیک، جامعه بین‌المللی نمی‌تواند و نباید به صورت «حکومتی جهانی» سازمان یابد. به‌علاوه دلیلی در دست نیست که چنین گسترشی در قلمرو حقوق بین‌الملل. به‌معنای تغییر ماهیت اساسی آن نیز باشد؛ مضافاً اینکه هیچ‌کدام از نویسندگان غربی حقوق بین‌الملل، طرفدار اندیشه حقوق جهانی نیستند. به‌عنوان نمونه بلاک با فکر «حکومت جهانی» مخالف است و می‌گوید اینکه حقوق بین‌الملل به‌عنوان حقوق داخلی جهان مورد قبول

---

23. Note 20 above, at pp. 81-121.

واقع شود «چیزی است که در آینده نزدیک رخ نخواهد داد».<sup>24</sup>

**12.** تغییرات اساسی که در حقوق بین‌الملل به وجود آمده، نه تنها کمی، بلکه کیفی نیز بوده است. میزان این تغییرات کمی بدون تردید از اهمیت برخوردار است. **رولینگ** به «گسترش افقی جامعه بین‌المللی» توجه نموده و می‌گوید: «کشورهای غربی کمترین جا را در جامعه بین‌المللی فعلی، به خود اختصاص داده‌اند». این بدان معنی است که کشورهای رو به رشد روزافزون که از نظر تکنولوژی پیشرفته هستند، یا کشورهای صنعتی که تجارت از وجوه مشخصه آنها است، در اقلیت قرار دارند و اکثریت، از کشورهای فقیر که از نظر تکنولوژی عقبمانده و از نظر سطح زندگی دارای استانداردهای پایین خطرناک و هشداردهنده هستند، تشکیل می‌گردد. این نویسندگان اضافه می‌کنند که «تغییر در ساختار مجموعه کشورهای از نظر جامعه‌شناسی، باید با اصطلاحاتی در زمینه

---

24. C.E. Black, "Challenge to an Evolving Legal Order", in: The Future of the International Legal Order, R.A. Falk & C.E Black (eds.) vol. 1 (Princeton: Princeton Un. Press, 1969), at p. 29.



حقوق و در قوانین همراه باشد».<sup>25</sup> علاوه بر این، باید توجه داشت که از نظر کیفی نیز تغییرات مهمی در حقوق بین‌الملل رخ داده است. اساسی‌ترین آنها این است که حقوق بین‌الملل که روزی تحت امر استعمار و امپریالیسم بود، امروزه تابع اصول حاکمیت و تساوی دولتها است. از زمانی که کشورهای استقلال‌یافته یعنی موضوعات جدید حقوق بین‌الملل، وضع استعماری خود را به استقلال مبدل ساخته و توانستند به‌طور جدی ساختار اصلاحاتی بشوند، این دگرگونی در حقوق بین‌الملل نیز اجتناب‌ناپذیر گردید. بسیاری از مؤلفان عقیده دارند که حقوق بین‌الملل سنتی، میراث دوران استعمار و امپریالیسم بوده است. مثلاً اسکالدر قبول دارد که «حقوق بین‌الملل کلاسیک، صرفاً حقوق بین‌الملل و مستعمرات اروپایی و نیز استعمار اروپایی بود».<sup>26</sup> در هر صورت، جهان آن روزها گذشته است و حقوق بین‌الملل باید نیازها و خواستها و تمایلات عصر حاضر را درک نماید و به آنها توجه کند.

---

25. B.V.A. Roling, *International Law in an Expanded World* (1960) at p. xv.

26. H. Szegő-Bokor, *New States and International Law* (Budapest), Akadémiai Kiadó, 1970), at p. 53.

## تلقي جهان سوم از حقوق بین‌الملل

**13.** کشورهای جهان سوم، خواه ناخواه تفاوت‌های خاص خود را دارند. نهادهای اعتقادی، اجتماعی و سیاسی و نیز موضع‌گیری‌های سیاسی این کشورها متفاوت است. معذک تمام کشورهای جهان سوم به خانواده‌ای واحد متعلقند؛ چرا که تاریخی یکسان دارند و همه آنها از استعمار و امپریالیسم رنج بردن و نیز انگیزه‌ای واحد برای مقابله با ستم و استثمار و استعمار داشته‌اند. این وضعیت و خواسته‌هایی که این کشورها در مقابل حقوق بین‌الملل دارند، آنها را در اردویی واحد قرار می‌دهد.

اگرچه کشورهای جهان سوم، به‌طور تسلیم‌ناپذیری با اصول و قواعد امپریالیستی، استثمارگرانه و مخالفند، ولی حقوق بین‌الملل را فی‌نفسه مردود نمی‌دانند. پاره‌ای از حقوق‌دانان بین‌المللی در غرب مانند بریرلی عقیده

دارند که در کشورهای جدیدالاستقلال این تمایل وجود دارد که به حقوق بین‌الملل به‌عنوان نظام بیگانه‌ای که به‌وسیله دول غربی بر آنها تحمیل شده است، بنگرند.<sup>27</sup> برخی دیگر، مانند جنینگز اظهار تردید کرده‌اند که کشورهای جدیدالاستقلال خود را از جمیع جهان ملزم و مکلف به رعایت قواعد حقوقی‌ای بدانند که در وضع آنها نقشی نداشته‌اند.<sup>28</sup> در صورتی که جهان سوم فقط به بخشی از حقوق بین‌الملل سنتی اعتراض دارد و هیچگاه نسبت به کلیه قواعد حقوق بین‌الملل معترض نبوده و نیست. بی‌یقین بسیاری از بخش‌های حقوق بین‌الملل از نظر تاریخی قبل از زمانی به‌وجود آمده که کشورهای جهان سوم به استقلال رسیده‌اند و از این‌رو عملاً بدون مداخله این قبیل کشورها و بلکه با مشارکت و دخالت اکثر کشورهای مقتدر تشکیل شده است. تردیدی نیست که نمی‌توان حرکت تاریخ را متوقف کرد. روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل پیوسته متحول

---

27. J. L. Brierly, *The Law of Nations*, 6th ed. By Sir Humphrey Waldock (Oxford: Clarendon, 1963) at p. 43.

28. R. Y. Jennings, "The Progress of International Law", *British Yearbook of International Law*, 34 (1958), 350.

می‌شوند. مسلماً کشورهای جدیدالاستقلال در خلأ بسر نمی‌برند، بلکه لامحاله بین آنها مراوده و آمیزش وجود دارد و لذا این کشورها چاره‌ای جز قبول اصول و قواعد حقوق بین‌الملل که برای تنظیم روابط آن ضروری است، ندارند. به همین جهت کشورهای جدیدالاستقلال عملاً به حقوق بین‌الملل احترام می‌گذارند. بسیاری از آنها حتی مؤثر و قابل اجرا بودن حقوق بین‌الملل را صریحاً در قانون اساسی خود پیش‌بینی کرده‌اند. این مطلب از جانب نویسندگان جهان سوم نیز مورد تأکید قرار گرفته است. مثلاً **آناند** به این نکته توجه کرده که هیچ کدام از کشورهای جدید، هرگز الزام آور بودن حقوق بین‌الملل را انکار نکرده‌اند و در واقع اعتبار مجموعه حقوق بین‌الملل را به‌عنوان امری مسلم و غیرقابل تشکیک پذیرفته‌اند.<sup>29</sup> بعضی از نویسندگان غربی نیز نقطه نظر مشابهی داشته‌اند. برای نمونه **سیاتا** و **او** ضمن تحقیقی که در مورد روابط بین کشورهای آسیایی که اخیراً به استقلال رسیده‌اند و حقوق بین‌الملل نموده

---

29. Note 22 above, at p. 62.

است، می‌گوید با اینکه کشورهای آسیایی دلایل محکمی در دست دارند که از حقوق بین‌الملل سنتی راضی نباشند، ولی هیچ‌گاه آن را یکسره کنار نگذاشته‌اند.<sup>30</sup> علاوه بر این، **لیزیتزین** در بحثی که در باب آینده حقوق بین‌الملل می‌نماید، متذکر می‌شود که بسیاری از کشورهای توسعه نیافته، در موضعگیری‌شان نسبت به حقوق بین‌الملل، تمایلات مشخصی از خود نشان می‌دهند؛ ولی هیچکدام «وجود یا الزام آور بودن حقوق بین‌الملل را انکار نمی‌کنند و حتی به «نرم»‌های آن مقیدند».<sup>31</sup>

**14.** موضعگیری جهان سوم در مقابل بین‌الملل، بسیار آشکار و واضح است: آنها حقوق بین‌الملل را به‌عنوان یک کل، نه یکسره می‌پذیرند و نه یکجا انکار می‌کنند. همانطور که **هازارد** گفته است «کسی که در مقام رد کامل آنچه که در نظر ما حقوق بین‌الملل نام دارد، نیست. کسی خواهان این نیست که کتابهای آن سوزانده شود و ما از نو شروع کنیم و

---

**30.** J.J. G. Syatauw, Some Newly Independent Asian states and the Development of International Law (The Hague: Martinus Nijhoff, 1961), at pp. 230-231.

**31.** O.J. Lissitzyn, International Law Today and Tomorrow (New York: Oceana, 1965), at pp. 72-73.

تجاری را که تاریخ در مورد قوانین ناظر به کاهش نزاعها به دست داده است، نادیده انگاریم».<sup>32</sup> البته جهان سوم دیگر تحمل نخواهد کرد اصول و قواعدی که برای حمایت از منافع امپریالیسم و استعمار وضع شده، همچنان معتبر باشد و ادامه یابد. همانطور که لیزیتزین می‌گوید، «جهان سوم خواستار این است که این قبیل اصول و قواعد استعماری به نفع اصولی که با واقعیات جهان امروز منطبق است، کنار گذاشته شود».<sup>33</sup> حقوق بین‌الملل سنتی که در اوضاع و احوالی غیر از آنچه امروزه وجود دارد، وضع شده در راستای برآوردن نیازهای گوناگون در دورانی متفاوت، توسعه یافته است. همانگونه که علی‌رغم کوششهای بی‌فایده، حقوق بین‌الملل با روابط بین‌الملل مرتبط و از آن متأثر گردیده است، ضرورت دارد خود را با نیازها و اوضاع و احوال جدید عصر حاضر نیز تطبیق نماید. این برعهده جهان سوم است که اصول و قواعد حقوق بین‌الملل سنتی را ارزیابی کند و بعد

32. J.N. Hazard, in : Proceedings of the American Society of International Law (1962), 79.

33. O.J. Lissitzyn, "International law in a Divded World", International Conciliation (March 1963), 54-55.

تصمیم بگیرد که کدام یک از آنها را رد نماید و کدام را حفظ کند و مورد تأیید مجدد قرار دهد. به طور خلاصه به نظر جهان سوم لازم است حقوق بین‌الملل، رفته رفته و به منظور انعکاس تغییرات انقلابی که از جنگ جهانی دوم بدین سو رخ داده است، دوباره نوشته شود. کشورهای جهان سوم برای رسیدن به این مقصود، همواره مشتاقانه در فعالیتهای تقنینی حقوق بین‌الملل مشارکت داشته‌اند.<sup>34</sup>

## II

### نمونه‌هایی از تأثیرات جهان سوم در روند حقوق بین‌الملل

15. کشورهای جهان سوم به‌عنوان موضوعات حقوق بین‌الملل، برای شرکت در ساختن حقوق بین‌الملل صلاحیت کامل دارند. به علاوه، کشورهای مذکور به‌عنوان مجموعه نیز در ساختن حقوق بین‌الملل دارای تأثیرات مهمی هستند و حتی در توسعه آن نقش اساسی ایفاء کرده و می‌کنند. به‌طوری

---

34. E. McWhinney, "The "New" Countries and the "New" International Law", American Journal of International Law, 60 (1966), 29.

که هنکر اشاره کرده است، «مجاری تحولات حقوقی نیز از رهگذر وجود بیش از 150 دولت، یعنی 150 کشور سازنده حقوق بین‌الملل - 150 کشوری که در مورد رفتارهای یکدیگر قضاوت‌هایی دارند - جداً تحت تأثیر قرار گرفته‌اند؛ واقعیتی که چندان کم اهمیت نیست».<sup>35</sup> کشورهای جهان سوم بیش از نیمی از این مجموعه 150 عضوی به‌شمار می‌رود که اهمیت مجموع آنها در شکل‌بندی و توسعه حقوق بین‌الملل نباید از نظر دور بماند.

کشورهای جهان سوم در تعدادی از کنوانسیون‌های بین‌المللی عضویت دارند و عهدنامه‌های زیادی را امضا کرده‌اند که متضمن مفاهیم مهمی از حقوق بین‌الملل بوده‌اند. پیدایش کشورهای جدید و نیز ایجاد جهان سوم، جامعه جهانی را به جریانی با تغییرات پی در پی در انداخته و روندی را که قواعد عرفی به‌وسیله آن به‌وجود می‌آیند، تسریع کرده است. به‌علاوه سیستم‌های حقوقی کشورهای مختلف جهان سوم، در بردارنده بخش‌های مهمی از

---

35. L. Henkin, *How Nations Behave: Law and Foreign Policy*: 2nd ed., (New York: Columbia Un. Press, 1979), at p. 122.



سیستم‌های حقوقی اصلی جهان است. طرفیت این کشورها در دعاوی مطروحه در دیوان بین‌المللی دادگستری و نیز آرای محاکم داخلی آنها درخصوص موضوعات مهم حقوق بین‌الملل، مجاری دیگری هستند که این کشورها از طریق آنها در ایجاد حقوق بین‌الملل، مؤثر و دخیل بوده‌اند. بالاخره امروز بسیاری از صاحب‌نظران به‌نام در حقوق بین‌الملل از کشورها امریکای لاتین یا سایر کشورهای جهان سوم هستند که بعضی از آنها توانسته‌اند خود را در شمار نویسندگان برگزیده حقوق بین‌الملل عمومی درآورند؛ امتیازی که روزگاری فقط از آن نویسندگان غربی بود. کمیسیون حقوق بین‌الملل در ارتباط خود با سایر واحدهای حقوق بین‌الملل، نه تنها با کمیته اروپایی «همکاریهای حقوقی» و نیز با «کمیته قضایی امریکایی» مشورت کند، بلکه با «کمیته حقوقی بین‌الملل» نیز مشاوری و تبادل‌نظر می‌نماید. **پال** به‌درستی می‌گوید که ایجاد حقوق بین‌الملل دیگر حق انحصاری کشورهایایی که میراث تمدن غربی را دارند، نیست، بلکه وظیفه

عمومي كلييه اعضاي جامعه بين المللي  
به شمار مي رود.<sup>36</sup>

## 1

### ارزش حقوقي قطعنامه هاي سازمان ملل

**16.** همه چيز در تحويري دائمي است. حتي منابع حقوق بين الملل در حال تحوير است ديگر نمي توان گفت منابع حقوق بين الملل فقط همانهاي است كه در ماده 38 اساسنامه ديوان بين المللي دادگستري احصا شده است. عملکردي كه سازمانهاي بين المللي در روند ساختن حقوق ساخته اند، نبايد از نظر دور بماند. «استانداردها» و «رويه هاي مورد توصيه» پاره اي از آژانسهاي تخصصي بين المللي مبتني بر ماهيت قواعد حقوقي متداول است. به علاوه قطعنامه هايي كه به وسيله ارکان ذيربط سازمانهاي بين المللي اتخاذ ميشوند، بالاخص قطعنامه هاي مجمع عمومي سازمان ملل، از جمله نيروهاي سازنده حقوق هستند. اين قبيل قطعنامه ها به ويژه

---

36. Judge R. Pal, "The Future Role of the International Law Commission in the Changing World", United Nations Review, vol. 9 (Sept. 1962), 31.

اگر به صورت اعلامیه‌های هماهنگ با اهداف و اصول منشور ملل متحد باشند، می‌توانند تأثیر قاطعی در تحول حقوق بین‌الملل برجای گذارند. تا به امروز فهرست زیر را می‌توان از این قبیل اسناد به‌دست داد:

اعلامیه اعطای استقلال کشورها و مردم تحت استعمار - 1960.

اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری بین دولتها براساس منشور ملل متحد - 1970.

تعریف تجاوز - 1974.

اعلامیه ایجاد نظام اقتصادی بین‌المللی نوین و برنامه کار - 1974.

منشور حقوق و وظایف اقتصادی دولتها - 1974.

کلیه این اعلامیه‌ها، قطعاً اسنادی با اهمیت بسیار زیاد در حقوق بین‌الملل هستند.

بحث در اینکه آیا قطعنامه‌های سازمان ملل، از جمله منابع حقوق بین‌الملل به‌شمار می‌روند، موضوعی بی‌فایده است. طبیعتاً چون صلاحیت مجمع

عمومي فقط جنبه ارشادي و توصيه دارد، بر تصميمات او نيز هيچگونه اثر حقوقي مشخصي مترتب نيست. با وجود اين نمي‌توان گفت که قطعنامه‌هاي مذکور فاقد هرگونه اهميت حقوقي هستند. بعضي اوقات قطعنامه‌هاي مجموع عمومي بالاخص آنهاي که جنبه اعلامي دارند، اصول و قواعد جديد حقوق بين‌الملل را بازگو و تأييد مي‌نمايند. گاهي نيز اصول و قواعد در حال ايجاد را استوارتر و منظم مي‌سازند. نمي‌توان ادعا کرد که قطعنامه‌هاي مجمع عمومي که به صورت اعلاميه هستند و اصول و قواعد جديد حقوق بين‌الملل را تشریح و توضیح مي‌نمايند، صرفاً به اين دليل که الزامي نيستند، هيچگونه اثري در ساختن حقوق ندارند. حداقل از آنجا که اين نوع قطعنامه‌ها متضمن قبول و باور عمومي اکثريت دولتها هستند، مي‌توانند نشان‌دهنده جهت‌گيري عمومي در توسعه و تحول حقوق بين‌الملل باشند. اين قطعنامه‌ها غالباً به شکل اسناد حقوقي تنظيم مي‌شوند و در آنها براي تدوين حقوق و وظائف فيما بين دولتها، از لسان حقوقي استفاده مي‌شود. اين مسئله به‌خوبي

توسط خانم دیلاپیس بیان شده است. وی می‌گوید: «این مطلب درستی است که قطعنامه‌های مجموع عمومی وقتی الزام‌آور است که تکرار همان قواعدی باشد که در حقوق بین‌الملل عرفی وجود دارد یا قواعدی که بنابر سایر جهات، الزام‌آور هستند، مانند اصول و قواعدی که در عهدنامه‌های مقرر شده است که در این صورت، تصمیمات مذکور بنابه ذات و ماهیت خود الزام‌آور نیستند، بلکه خاصیت الزام‌آوری آنها صرفاً به این دلیل است که بازگوکننده و تکرار قواعد و ضوابطی هستند که ریشه در اسناد زیربند دیگر و یا در حقوق بین‌الملل عرفی دارند». وی ادامه می‌دهد که «مع ذلك هنوز هم قطعنامه‌های مجمع عمومی مرتبه اول اهمیت را دارد؛ زیرا بعضی از این قطعنامه‌ها نشان‌دهنده برخورد و تلقی اکثریت قابل توجه دولتها از مسائل مختلف است. در مواردی که قواعد جدیدی در حقوق بین‌الملل در حال پیدایش و رشد است، قطعنامه‌های مذکور اولین مجاری و ابزارهایی هستند که آنها را به صورت

نرمه‌هاي تعريف شده و مشخص درمي‌آورند».<sup>37</sup> **ويرالي** نيز عقیده مشابهي در اين زمينه دارد: «قطعنامه‌هايي که مجمع عمومي سازمان ملل به وسيله آنها اصول يا قواعد مشخصي را اعلام مي‌نمايد، مي‌توانند نقش مهمي در ايجاد حقوق بين‌الملل ايفاء نمايند، هرچند که خود مجمع عمومي هيچگونه قدرت تقنيني ندارد».<sup>38</sup>

## 2

### نقش جهان سوم در تصويب قطعنامه‌هاي سازمان ملل

**17.** اگر بپذيريم که قطعنامه‌هاي سازمانهاي بين‌المللي، به‌ويژه قطعنامه‌هاي مجمع عمومي سازمان ملل، به‌عنوان منبع ديگر حقوق بين‌الملل اهميت خود را دارند، آنگاه نقش جهان سوم به‌عنوان عنصري که در تعيين و ساخت حقوق بين‌الملل دخالت دارد، داراي اهميت و نقش برجسته‌تري خواهد بود. اکثر

---

**37.** I. Delupis, *International Law and the Independent States* (New York: Crane, Russet & Co., 1974), at pp. 13-14.

**38.** M. Virally, "Droit international et la décolonisation dans l'ONU", *Annuaire française de droit international* (1963), 540-541.

قطعنامه‌های مجمع عمومی که از نظر حقوق مهم هستند، توسط بعضی کشورهای جهان سوم پیشنهاد و مطرح گردیده و به اتکای مجموعه کشورهای مذکور به تصویب رسیده‌اند. به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد که این نوع قطعنامه‌ها که به علت پشتیبانی جهان سوم از آنها اهمیت بیشتری یافته‌اند، به نوبه خود موجب تسریع در تحول حقوق بین‌الملل شده‌اند. جهان سوم، هم اسماً و هم واقعاً یکی از ایجادکنندگان حقوق بین‌الملل است یا به‌طوری که **هنکین** می‌گوید، هم موضوع جدید آن است و هم متولی و صاحب جدید آن.<sup>39</sup>

### 3

#### جهان سوم و حق تعیین سرنوشت

18. مشارکت جهان سوم در حقوق بین‌الملل، وجوه مختلف دارد. این مشارکت آشکار و قابل مشاهده است. مهمترین مشارکت او ناشی از این واقعیت است که کشورهای جهان سوم در زمانهای متناوب و مختلف و با تحصیل استقلال از حکومت‌های

---

39. Note 35 above, at p. 121.

استعماري به وجود آمده اند و به همین جهت پیوسته بر حق ملتها در تعیین سرنوشت خود، تأکیدی تمام داشته اند. عمدتاً از طریق تلاشهای جهان سوم بوده که اصل تعیین سرنوشت به عنوان یکی از مهمترین موضع‌گیریهایی که امروزه حقوق بین‌الملل دارد، جا افتاده و قطعی شده است.

19. فریادهایی را که خواستار تعیین سرنوشت ملی بودند می‌توان از همان اولین روزهای انقلاب بورژوازی شنید. انقلاب امریکا و نیز انقلاب فرانسه نشان داد که این اصل می‌تواند به عنوان نیرویی در روابط بین‌المللی به شمار رود و پیروزی انقلاب اکتبر 1917 تأیید نمود که اصل مذکور این قدرت را دارد.

قانون صلح شوروی مورخ 8 نوامبر 1917 ادغام کشورهای کوچک در کشورهای بزرگ را که در آن، طرف ضعیف کوچکترین رضایت داوطلبانه‌ای نداشته باشد، مردود می‌داند. در 15 نوامبر همان سال، اعلامیه حقوق مردم روسیه صادر شد که به موجب آن کلیه مردم حق دارند سرنوشت خود را تعیین نمایند؛ حق دارند مستقل زندگی کنند و حق دارند واحد و دولت مستقلی



ایجاد نمایند. پیروزی انقلاب کبیر به جنبش آزادیخواهی ملی و ضد استعماری جانی تازه بخشید و تا زمانی که جنگ جهانی اول به پایان رسید، همچنان در حرکت و حیات باقی ماند. حق تعیین سرنوشت ملی در طول مدت جنگ صرفاً یک مفهوم سیاسی بود که فقط می‌توانست در ردیف سیاست‌های جهانی مطرح گردد،<sup>40</sup> و تا قبل از پایان جنگ جهانی دوم، این مفهوم نتوانست تا حد یک قاعده حقوقی ارتقا یابد و راه خود را در اسناد و مدارک بین‌المللی باز کند.

20. ماده 1 منشور سازمان ملل متحد که هدف این سازمان را بیان می‌دارد، صراحتاً از اعضا می‌خواهد که «روابط دوستانه بین کشورها را براساس اصل حقوق متساوی و نیز اصل تعیین سرنوشت، توسعه بخشند». این مفهوم در ماده 55 منشور نیز تکرار شده است. به علاوه فصل یازدهم منشور مذکور تحت عنوان «اعلامیه راجع به سرزمین‌های غیرخودمختار»، اعضا را ملزم می‌نماید که «متناسب با اوضاع و احوال

---

40. J. Crawford, *The Creation of States in International Law* (Oxford: Clarendon, 1979), at p. 85.

خاص هر منطبق و مردم آنجا و نیز مدارج مختلف ترقی آنها به [حق] تعیین حکومت توسط خود مردم کمک نمایند». هرچند مواد منشور ملل متحد چندان که باید، روشن و واضح نیست، ولی منشور از این واقعیت غافل نبوده که رسماً تأیید کند که حق مردم در مورد تعیین سرنوشت خود، اصلی است که باید توسط کلیه دول عضو، محترم شمرده شود.

در سال 1952 به دنبال قدرت و فشار جنبش آزادیخواهی و استقلال طلبی ملی پس از جنگ، و با توجه به روح منشور ملل متحد، مجمع عمومی سازمان ملل اولین تصمیم خویش را که راجع به حق مردم و کشورها در تعیین سرنوشت خود بود، اتخاذ کرد. در این تصمیم اعلام شده است که اعضای سازمان ملل باید این اصل را محترم شمرند و علاوه بر این، باید اعمال این حق توسط کشورهای غیرخودمختار یا تحت قیمومت کشورهای عضو را به رسمیت بشناسند. در همان زمان پاره‌ای از سرزمینهای تحت قیمومت و سرزمینهای غیرخودمختار کوشیدند که استقلال و خودمختاری به دست آورند. گرچه روند

ضداستعماري بسيار كُند بود ولي اين امر موجب شد كه علاقه شديد و آرزوي كشورهاي جديدي كه تازه از حكومت استعماري رهيده و به استقلال رسيده بودند، تحريك گردد و تلاش بيشتري بكنند. مجمع عمومي با پشتيباني اين كشورها در سال 1960 قطعنامه اي گذراند كه مبتني بود بر پيشنهاد 43 كشور آسيايي - افريقايي موسوم به «اعلاميه اعطاي استقلال به كشورها و مردم تحت استعمار». اين اعلاميه مشهور به طور جدي و رسمي بر ضرورت ختم فوري و بدون قيد و شرط استعمار در كليۀ اشكال آن، تأكيد مي‌كرد و مقرر مي‌داشت كه «تمام مردم حق دارند سرنوشت خود را تعيين نمايند و عدم اعطاي استقلال به بهانه عدم كفايت و آمادگي سياسي، اقتصادي، اجتماعي، و فرهنگي ايشان هرگز موجه نخواهد بود، و هرگونه اقدامات مسلحانه يا هرگونه تدابير سرکوبگرانه در مقابل ملل مستقل يابد متوقف شود تا ايشان فرصت يابند كه به طور آزاد و مسالمت‌آميز براي تكميل استقلال خويش از حقيقي كه دارند استفاده نمايند. اعلاميه مذکور، جنبش استقلال‌طلبي

را به جلو راند و در همان سالها حدود 18 مستعمره اعلام استقلال کردند و 17 کشور از بین آنها عاقبت در سازمان ملل پذیرفته شدند.

21. در سال 1965، مجمع عمومی اعلامیه‌ای در مورد غیرقابل قبول بودن مداخله در امور داخلی کشورها و حمایت از استقلال و حاکمیت آنها صادر کرد. این اعلامیه تأکید داشت که تمام دولت‌ها باید حق تعیین سرنوشت و استقلال مردم و کشورها را محترم بشمرند و باید در مجموع تمام و کمال تبعیض‌نازادی و استعمار در کلیه وجوه و نموده‌های آن اقدام و همکاری نمایند. در اعلامیه جهانی سال 1948 در خصوص حقوق بشر، حق مردم در تعیین سرنوشت خود مورد اشاره قرار نگرفته بود، ولی در سال 1966 به‌عنوان پیش شرط حقوق بشر، مورد توجه قرار گرفت و در دو عهدنامه راجع به حقوق بشر صریحاً شناخته شد. ماده اول هر دو عهدنامه مقرر می‌کند که «تمام مردم حق تعیین سرنوشت خود را دارند». به این ترتیب، حق مردم در تعیین سرنوشت خود نه تنها در اسناد و مدارک حقوقی جنبه

اعلامیه داشتند آمده است، بد که همچنین در موافقتنامه‌های بین‌المللی که مطالب آنها وظایف و تعهدات الزام‌آوری به‌عده طرفین قرار گرفته نیز صریحاً قید شده است. در سال 1970 مجمع عمومی اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری بین دولتها برطبق منشور ملل متحد را تصویب کرد که در آن به «اصل حقوق متساوی و تعیین سرنوشت مردم» به‌عنوان یکی از اصول حقوق بین‌الملل تصریح شده و به‌طور کاملاً صریح اعلام گردیده که هر دولت «وظیفه دارد که با اقدامات انفرادی و مشترک، در تصدیق و تأیید اصل حقوق متساوی و تعیین سرنوشت ملل» کوشش مجدانه بنماید. اعلامیه مذکور اضافه می‌کند که «هر دولت موظف است از اقدامات زورمدارانه و خصمانه به‌منظور محروم کردن مردم از استفاده از حق تعیین سرنوشت خود، خودداری کند و کسانی که در مقام اعمال حق تعیین سرنوشت خویش در مقابل این قبیل اقدامات مقاومت و ایستادگی می‌کنند، استحقاق حمایت را دارند».

منشور سال 1974 در مورد حقوق و  
وظایف اقتصادی دولتها نیز «حقوق متساوی  
و نیز حق تعیین سرنوشت» را به عنوان یکی  
از اصول بنیادی در روابط اقتصادی  
بین‌المللی، مورد تأیید قرار داده است.  
به‌طور خلاصه، به دنبال بیست سال کوشش سخت  
از جانب کشورهای جهان سوم، امروزه حق  
تعیین سرنوشت مردم و ملل جهان، یکی از  
مفاهیم حقوقی کاملاً جا افتاده و مسلم  
به‌شمار می‌رود و نیز از جمله اصول  
بنیادی حقوق بین‌الملل معاصر محسوب  
می‌گردد.

22. رویه دولتها نیز حاکی از تأیید  
اصل حق تعیین سرنوشت ملل است. در گزارش  
سال 1965 کمیته ویژه اصول حقوق  
بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و  
همکاری بین دولتها اشاره شده که  
«تقریباً کلیه نمایندگی که در گفتگوهای  
کمیته مشارکت داشتند، تأکید نموده‌اند  
که این اصل دیگر نباید به‌عنوان یک اصل  
سیاسی یا اخلاقی صرف محسوب گردد، بلکه  
بیشتر یک اصل مسلم حقوق بین‌الملل جدید  
می‌باشد».<sup>41</sup> دیوان بین‌المللی دادگستری

---

41. A/Ac, 125/L. 53. Add, 3, 9.

نیز در نظریه مشورتی خود در دعوای «نامیبیا» اعلام نموده که تحول حاصله در حقوق بین‌الملل و در مورد سرزمینهای غیرخودمختار، به‌نحوی که در منشور ملل متحد قید گردیده، طوری است که قاعده حق تعیین سرنوشت را نسبت به کلیه این قبیل سرزمینها قابل اعمال و اجرا می‌سازد».<sup>42</sup> قاضی دیلارد می‌گوید: «بیان دیوان بدین‌گونه به‌نظر من نشان می‌دهد که در حقوق بین‌الملل یک نُرْم جدید به‌وجود آمده که در استعمارزدایی از کلیه سرزمینهای غیرخودمختار که تحت حمایت سازمان هستند، قابل اعمال و شمول است».<sup>43</sup> اکنون می‌توان خطاب به حقوق‌دانان بین‌المللی گفت که قاعده حق تعیین سرنوشت، قبول جهانی یافته است. به‌طوری که کرافورد می‌گوید، «حقوق بین‌الملل اصل تعیین سرنوشت را مورد تأیید قرار داده و این یک اصل حقوقی است»، مانند اصل حاکمیت که آن هم یک اصل حقوقی است».<sup>44</sup> به‌نظر عده‌ای، سازمان ملل از ابتدای تأسیس متوجه روند ضداستعماری بوده و

---

42. Reports of the International Court of Justice, (1971), 6-31.

43. Ibid., 121-122.

44. Note 40 above, at pp. 101-102.

بدان دلمشغولي داشته است. عده اي ديگر  
كمي دورتر رفته و ميگويند كه تمام تحول  
حقوق بين الملل در چند دهه اخير را  
مي توان در ايجاد دو اصل حقيقي جديد  
خلاصه كرد: اول راجع است به روند  
ضداستعماري، دوم مربوط است به توسعه يك  
اقتصاد بين المللي.<sup>45</sup>

اين نظرگاه بي منطق نيست و معقول  
است. در روند ضداستعماري پيروزي بزرگي  
به دست آمده، اما مسئله اين است كه هنوز  
پايان نيافته و همچنان ادامه دارد؛ چرا  
كه باز هم مستعمراتي وجود دارند كه تحت  
حاکميت بيگانگان هستند و بايد استقلال و  
آزادي به دست آورند و لذا هنوز جا دارد  
كه حق تعيين سرنوشت مورد عنایت دقيقتر  
قرار گيرد و تأکيد شود كه اين از جمله  
اصول بنيادي حقوق بين الملل به شمار  
مي رود.

#### 4

### جهان سوم و اصول همزيستي مسالمت آميز

45. Fatouros "The Participation of "New" States in Future International Legal Order", in: The Future of the International Legal Order, R.A. Falk & C.E. Black (eds.), vol.1 (Princeton: Princeton Un. Press, 1969), at pp. 364-368.



23. بسط و ترویج حق تعیین سرنوشت به هیچ‌وجه تنها شکل همکاری در توسعه و تحول اصول مترقی حقوق بین‌الملل نیست که جهان سوم می‌تواند برای آن سرمایه‌گذاری کند. شکل بخشیدن به پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز نیز نوعی همکاری متحد‌المال در باب حقوق بین‌الملل است که نباید از نظر دور بمانند. این اصول پنجگانه عبارت است از: احترام متقابل به تمامیت ارضی و حاکمیت، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله متقابل در امور داخلی یکدیگر، تساوی و منافع متقابل، و همزیستی مسالمت‌آمیز. این پنج اصل که ابتدا توسط چین، هند و برمه پیشنهاد شد، نه تنها مورد حمایت و تأیید یکجا و متشکل جهان سوم قرار گرفت بلکه سایر کشورها نیز آن را پذیرفته و اعلام کردند. اصول مذکور با اصولی که در منشور ملل متحد آمده نیز منطبق و هماهنگ است و به‌موجب اعلامیه راجع‌به تشویق صلح جهانی و همکاری بین‌المللی که در کنفرانس آسیایی-افریقای سال 1955 تصویب شد، مورد تأیید مجدد قرار گرفت و به‌علاوه

ابعاد آن طی موافقتنامه‌ها و بیانیه‌های  
دوجانبه بسیاری از کشورها گسترش  
یافت.<sup>46</sup>

باید پذیرفت که هیچ کدام از این  
اصول پنجگانه موضوعات جدیدی نیست، بلکه  
هر کدام در حدود خود بخش شناخته شده و  
مستقلى از حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود.  
با تبویب این مفاهیم تحت عناوین خاص،  
حدود و ثغور آنها مشخص شده و به همین  
ترتیب به‌عنوان بنیان حقوق بین‌الملل  
معاصر، تثبیت شده‌اند دولت نپال در اعلام  
حمایت خود از این پنج اصل راجع به  
همزیستی مسالمت‌آمیز، اشاره کرده که  
اصول مذکور «ساختار مناسبی برای پی‌ریزی  
نظام بین‌المللی نوین است و می‌تواند  
مبنای عینی و واقعی گسترش همکاری بین  
دولتهای آسیایی و افریقایی باشد».<sup>47</sup>  
پیش‌بینی می‌شد که «سرانجام کلیه کشورهای  
جهان، اهمیت فراوان پنج اصل همزیستی  
مسالمت‌آمیز را درخواهند یافت».<sup>48</sup> حق  
تعیین سرنوشت ملل، اصلی است که مردم

---

46. E. McWhiney, "The "New": Countries and the "New" International Law", American Journal of International Law, 60 (1966), 2.

47. Xinghua Monthly (in Chinese), no. 5 (1955), 24.

48. Collection of Documents and Foreign Relations of People's Republic of China, vol. 4, 259.

تحت استعمار براي توجیه قانونی بودن کوششهای خود در جهت براندازی حکومت‌های استعماری و به‌دست آوردن استقلال و برپایی دولت جدید بدان استناد می‌جستند. از سوی دیگر، اصول مذکور رهنمودهایی است که ملل استقلال یافته باید آن را رعایت نمایند و در برخوردهای روزانه خود در صحنه روابط بین‌المللی، مورد استفاده قرار دهند. اصول یاد شده می‌تواند در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نیز مفید و کارساز باشد.

## 5

### جهان سوم و اصل حاکمیت دولتها

24. جهان سوم از اصل حاکمیت دولت که حساسترین و اهم اصول پنج‌گانه است، پیوسته حمایت کرده است. حاکمیت، اساسی‌ترین نشان دولت است که متضمن خودمختاری دولتهای - یعنی استقلال خارجی و حاکمیت داخلی آنها - و نیز تساوی و برابری دولتها - یعنی در صحنه روابط بین دولتها حکمران واحد وجود ندارد - می‌باشد. حقوق بین‌الملل که هدف آن تنظیم

روابط بین‌المللی است، از مدتها قبل مفهوم «حاکمیت» را به عنوان یکی از اصول اساسی و اولیه خود به‌شمار آورده است. هرچند پاره‌ای از کشورها دارای سیاست‌های توسعه‌طلبی و تجاوز بودند و می‌کوشیدند که اصل حاکمیت را تضعیف و محدود و حتی انکار نمایند، ولی در عمل توفیقی در این امر به‌دست نیاوردند و لذا اصل حاکمیت به‌عنوان یک اصل ضروری و واجب در روابط بین‌المللی شناخته شد و خواهد شد و هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند که این اصل از جمله اصول اساسی حقوق بین‌الملل معاصر است.<sup>49</sup> برای ملل جهان سوم، پیمودن راه تا دستیابی به حاکمیت چندان آسان نبوده است. برای بسیاری از این کشورها استقلال فقط به دنبال مبارزه‌ای تلخ و سخت به‌دست آمده است. به‌همین دلیل در نظر آنها حاکمیت دولت، اصلی مقدس و غیرقابل نقض است و حفظ آن، کانون فعالیت‌های ایشان را تشکیل می‌دهد. تنها از طریق ابقای همین حاکمیت است که ملل جدید می‌توانند خودمختاری خود را

---

49. W. Tiewa, "Trends in Contemporary International Law", (in Chinese) Journal of Peking University (Social Sciences), no. 2 (1980), 19.

حفظ نمایند و از حقوق و منافع قانونی خود براساس اصل تساوی محافظت کنند و ظلمها و استثمارهای استعمارگرانه را نابود سازند و خود را از اینکه دوباره در چنین مهلکه و رنجی بیفتند، مصون دارند.

25. اصل حاکمیت به علت حمایت فعال جهان سوم از آن نه تنها استحکام یافته، بلکه گسترش نیز پیدا کرده است. حاکمیت دیگر مفهومی نیست که صرفاً اهمیتی سیاسی داشته باشد، بلکه امروزه دارای ابعاد اقتصادی و فرهنگی نیز هست و حتی مفهوم حاکمیت اقتصادی در حال جا افتادن است. به برکت کوششهای جهان سوم بود که اصل حاکمیت دائمی کشورها نسبت به منابع طبیعی خود، مورد شناسایی و قبول همه جانبه واقع شده است. در اوایل سال 1952، مجمع عمومی سازمان ملل تصمیمی اتخاذ کرد که همه کشورها حق دارند از ثروت طبیعی خود، به عنوان جزء ذاتی حق حاکمیت خود، آزادانه استفاده کنند. در سال 1962 نیز مجمع عمومی در قطعنامه دیگری هشت اصل را اعلام نمود که یکی از

آنها این بود که ملتها نسبت به ثروت و منابع طبیعی خود دارای حق حاکمیت دائمی می‌باشند و سپس در اعلامیه سال 1974 راجع به تأسیس نظام اقتصادی نوین و نیز در منشور حقوق و وظایف اقتصادی دولت‌ها، همین حق را مورد تأیید مجدد قرار داده است. اعلامیه مذکور، این حق را به‌عنوان یکی از حقوق اساسی نظام اقتصادی بین‌المللی جدید به‌شمار آورده و منشور یاد شده نیز آن را در شمار حقوق اقتصادی کلیه دولت‌ها اعلان کرده است. همین اصل حاکمیت اقتصادی، از جمله اصل حاکمیت دائمی نسبت به منابع طبیعی، نقش بسیار مهمی در مبارزه جهان سوم در جهت امحای نظام اقتصادی بین‌المللی سابق ایفا کرده است.<sup>50</sup>

## 6

### جهان سوم و مسئله جانشینی دول جدید

---

50. E. Petersmann, "The New International Economic Order: Principles, Politics and International Law", in: *The International Law and Policy of Human Welfare*, R. St. J. Macdonald, D. Johnston & G. Morris (eds.) (The Netherlands: Sijhoff & Noordhoff, (1978), at p. 457, ff.

26. همکاری جهان سوم صرفاً درباره گسترش اصول اساسی حقوق بین‌الملل نبوده، بلکه در واقع آثار خود را در کلیه زمینه‌ها به‌جای گذاشته است. به یک اعتبار، تمامی کشورهای جهان سوم «جدید» هستند؛ چرا که همگی پس از رهایی و استقلال از حکومت استعماری، به منصفه ظهور رسیدند. این کشورها موضوعات جدید حقوق بین‌الملل هستند، و یا به‌طوری که **هازارد می‌گوید: «شخصیتهای»** جدیدند.<sup>51</sup> تولد این کشورهای جدید طبیعتاً مسئله شناسایی آنها را نیز به‌دنبال آورده است. کشورهای جهان سوم عموماً تئوری حکومت‌های انتصابی را که از دولت بیگانه دستور و ارشاد می‌گیرند قبول ندارند، بلکه عقیده دارند که حق مردم در تعیین سرنوشت خود، به‌معنای تشکیل حکومت توسط خود ایشان است؛ از این‌رو، حکومت‌های دست‌نشانده‌ای را که با استیلاجویی و استعمارگری برپا می‌شوند، در تناقض با حق تعیین سرنوشت کشورها و ملل می‌دانند که نباید مورد شناسایی قرار گیرند.

---

51. J. Hazard, "Editorial Comment: New Personalities to Create New Law", American Journal of International Law, 58 (1964), 952.

پیدایش ملل جدیدی که جهان سوم را تشکیل می‌دهند، اصول و قواعد تازه‌ای در مورد جانشینی دولتها را ضروری می‌سازد. کمیسیون حقوق بین‌الملل در تحقیق خود در مورد جانشینی، دولتهای جدیدالاستقلال را صریحاً مقوله جداگانه‌ای محسوب می‌نماید و در بیشتر موارد عقیده داشته که «دکترین مبری بودن»<sup>\*</sup> باید در مورد دول جدید اعمال و اجرا شود. به همین جهت قاعده کلی که در کنوانسیون 1978 وین در مورد جانشینی دولتها در رابطه با عهدنامه‌های دولت سابق آمده، عبارت است از اینکه کشورهای جدیدالاستقلال ملتزم به عهدنامه‌های دولتهای سلف خود نیستند.<sup>52</sup> به طوری که اوکیو می‌گوید: جریانهای ضد استعماری، مسائل تازه زیادی را به وجود آورده که حل آنها مستلزم تجدیدنظر اصولی و احتمالاً حتی تجدیدنظر در «مقررات حقوق جانشینی دولتها است».<sup>53</sup>

---

\*. Clean Slate doctrine.

52. United Nations, The Work of the International Law Commission, 3rd ed. (1980), 304-305.

53. F. Okoye, International Law and the New African States (London: Sweet & Maxwell, 1972), at p. 50.



## جهان سوم و مسئولیت بین‌المللی دولت

27. اصول حقوق بین‌الملل در مورد مسئولیت دولت، بحث‌انگیز و اختلافی است. جهان سوم تأکید دارد که این اصول محتاج اصلاح است. نمی‌توان انکار کرد که حقوق سنتی مسئولیت دولتها تحت نفوذ افکار قدرتهای امپریالیستی و استعماری بوده است که به‌منظور نیل به اهداف تجاوزکارانه و استثمارگرانه خود، آنها را ایجاد و تدبیر کرده‌اند. در طول مباحثات کمیسیون حقوق بین‌الملل درخصوص این موضوع، **نروو** اظهار عقیده کرده که حقوق مسئولیت دولتها نه تنها بدون توجه به نظر دولتهای کوچک، بلکه اصولاً علیه آنها «تحول یافته است».<sup>54</sup> این حقوق به‌طور تقریباً کامل براساس روابط نابرابر بین دولتهای بزرگ یا کوچک بنا شده است. يك حقوقدان بین‌المللی دیگر به‌نام **کاستاندا** اضافه کرده که «مجموعه حقوق راجع به مسئولیت دولتها فقط برای پوشاندن و حمایت از منافع الیگارشویی

54. P. Nervo, Yearbook of the International Law Commission, vol. 1 (1957), 155.

امپریالیستهای بین‌المللی سودمند بوده است».<sup>55</sup> **جسپ** نیز همین واقعیت را مورد تأکید قرار داده و می‌گوید: «تاریخ تحول حقوق بین‌الملل در مورد مسئولیت دولتها نسبت به صدمات وارده به خارجیان ... یکی از وجوه تاریخ امپریالیسم یا دیپلماسی دلار است».<sup>56</sup> در هر حال، اعتبار قواعد سنتی حقوق بین‌الملل در مورد مسئولیت دولتها مورد تردید است، و ضرورت دارد که در این زمینه تغییرات اساسی صورت گیرد و به‌ویژه نیازهای خاص کشورهای جدید باید مورد بیشترین توجه و دقت واقع شود. اعضای جهان سومی کمیسیون حقوق بین‌الملل، تصویر و آرائه جدی‌تری از این واقعیت به‌دست داده‌اند.

28. موضوع حقوق مسئولیت دولت فقط صدمات وارده به اتباع نیست، بلکه این حقوق مسئله حاکمیت دولت به‌ویژه جنبه‌های اقتصادی آن را نیز بررسی می‌نماید. **دکترین کالوو و دراگو\*** اولین بار در قرن

---

55. Jorge Castaneda, "Underdeveloped Nations and the Development of International Law", International Organization, vol. 15 (1961), 38-48.

56. P. C. Jessup, A Modern Law of Nations, (New York: Macmillan, 1948), at p. 96.

\*. این دو دکترین به نام کسانی که اول بار آنها را مطرح کرده‌اند و هر دو آرژانتینی بودند (L. Drago- C. Calvo) نامیده شده و با یکدیگر متفاوت است، اما موضوع اصلی

نوزدهم اولین بار در قرن نوزدهم به وسیله کشورهای امریکای لاتین که از نظر اقتصادی پیشرفته نبودند، مطرح و پرداخته شد، با این هدف که کشورهای پیشرفته اقتصادی را از استفاده از حقوق بین‌الملل به‌عنوان ابزار استثمار بازدارد. این دکترینها همچنان از حمایت قابل توجه کشورهای جدیدالاستقلال برخوردارند. مفاهیم سنتی مسئولیت دولت، مانند «استاندارد بین‌المللی»، «حداقل استاندارد تمدن»، «حقوق مکتسب» و «مداخله برای حمایت از حقوق اتباع در خارج» مورد انتقاد و اعتراض واقع شده‌اند، همانطور که سایر اصول مربوط به مسئولیت دولت نیز مورد اعتراض قرار گرفته‌اند. مثلاً استفاده از شرط کامله الوداد هنوز در روابط تجاری بین‌المللی ارزش و جای خود را حفظ کرده است، ولی در تفسیر آن باید اندیشه بسیار کرد. به‌علاوه اعمال و اجرای این

---

آنها منع و ناموجه بودن دخالت دولتها برای وصول مطالبات و خسارات ناشی از صدمه‌های وارده به اتباع آنها از دولت دیگر می‌باشد؛ زیرا چنین دخالتی برخلاف اصل حاکمیت دولتها است و ضمناً امنیت را نیز به خطر می‌اندازد. «مترجم»

اصل، باید براساس تساوی واقعی - و نه تساوی ظاهری - و منافع متقابل دولتها باشد. کمکهای اقتصادی، از آن جمله کمکهای فنی، امر دیگری است که باید از زاویه جدیدی بدان نگریست. اعطای کمکهای اقتصادی، دیگر نباید نوعی مرحمت و لطف به شمار آید، بلکه جا دارد به عنوان یک تکلیف حقوقی قلمداد شود. در همین رابطه، اصول و قواعد جدید بین‌المللی به وجود آمده‌اند که مفاهیم و محتوای مسئولیت بین‌المللی دولت باید مطابق همین اصول جدید، تعیین و تعریف گردد.

## 8

### جهان سوم و ملی کردن

29. ملی کردن و غرامت، مسائل دیگری هستند که در رابطه با موضوع حاکمیت اقتصادی دولتها از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. می‌توان گفت که استثمار اقتصادی که جهان سوم قبل از استقلال از آن رنج می‌برده، آن را مجبور ساخته است که سیاستهای بازسازی اقتصادی فوق‌العاده گران و پرخرجی را تدوین و اجرا نماید؛

از همین‌رو امروزه جهان سوم یکصدا عقیده پیدا کرده که حق ملی کردن از جمله حقوق و صلاحیتهای اساسی و تفکیک‌ناپذیر حاکمیت دولت است. این از جمله مواضعی است که دنیای غرب آن را به این صورت و به‌طور دربست قابل قبول نمی‌داند. مهمترین نکته مورد اعتراض غرب راجع است به ضابطه پرداخت غرامت: دنیای غرب اصرار دارد که طبق حقوق بین‌الملل باید غرامت ملی کردن به‌صورت «کافی، مؤثر و فوری» پرداخت غرامت براساس چنین فرمولی با این اصل که دولتها حاکمیت دائمی نسبت به منابع طبیعی خود دارند، در تعارض است. در تصمیم سال 1967 مجمع عمومی سازمان ملل تحت عنوان «اعلامیه حاکمیت دائمی دولتها نسبت به منابع طبیعی» آمده است که «ملی کردن، مصادره یا استرداد» باید مبتنی بر نفع عمومی یا حفظ منافع ملی باشد و نیز باید طبق مقررات جاری دولتی که در اعمال حاکمیتش در راستای حقوق بین‌الملل، چنین اقداماتی می‌نماید، خسارت مناسب به دارندة مال ملی یا مصادره شده پرداخت گردد. «منشور سال 1974 حقوق و وظایف اقتصادی دولتها مقرر

می‌دارد که هر دولت حق دارد مالکیت اموال خصوصی را ملی، مصادره یا مسترد نماید که در این صورت باید غرامت مناسب توسط دولتی که چنین اقداماتی کرده است با عطف توجه به قوانین و مقررات ذی‌ربط همان دولت و کلیه اوضاع و احوالی که آن دولت مقتضی بداند - پرداخت گردد. در حال حاضر، بحث‌هایی در مخالفت با ملی کردن وجود دارد، اما برداشت و تمایل عمومی به اندازه کافی روشن شده است: اولاً، حقوق سنتی مسئولیت دولتها درخصوص ملی کردن باید مورد تجدیدنظر قرار گیرد و چنین نیز خواهد شد؛ ثانیاً حق ملی کردن، همانطور که جهان سوم از آن طرفداری می‌کند، به‌طور اصولی مورد تأیید و قبول واقع شده است.<sup>57</sup> حق ملی کردن نه تنها یکی از وجوه حاکمیت اقتصادی دولتها است، بلکه همچنین بخش اساسی از خواسته‌های جهان سوم در مورد نظام اقتصادی بین‌المللی نوین را نیز تشکیل می‌دهد.

---

57. Note 45 above, at p. 364.

## 9

### جهان سوم و اصل عدم تجاوز به تمامیت ارضي کشورها

30. مطلب دیگر اینکه کشورهای جهان سوم که اخیراً از قید استثمار رها و مستقل شده اند، مخالفان طبیعی استعمار پیشین هستند، و موضع‌گیریهای آنها لزوماً آثاری بر اصول حقوق بین‌الملل سنتی در باب موضوع «سرزمین» داشته است. در حال حاضر، تقریباً تمام حقوقدانان بین‌المللی موافقت دارند که اشغال و تصرف استعمارگرانه سرزمین دیگران غیرقانونی است. دولتهای جدید بر لزوم عدم تجاوز به سرزمینهای خود تأکید جدی دارند و «تمامیت ارضی» از جمله مسائل مهم آنها است. علاوه بر این مطلب، به‌خوبی و همگان آشکار است که جهان سوم باعث شده تا اصلاحات اساسی در حقوق دریاها نیز ایجاد شود. مقررات سنتی فقط متضمن منافع قدرتهای دریایی بزرگ بود، یا به‌طوری که

کاستاندا می‌گوید، «قواعد سنتی نظام حقوقی دریاها از طرف قدرتهای بزرگ و برای اهداف خاص خود آنها وضع شده است، آن هم پیش از اینکه هیچ مسئله بزرگی در این زمینه رخ داده باشد و نیز پیش از پیدایش دولتهای جدیدی که امروزه اکثریت را دارا هستند».<sup>58</sup>

فکر و پیشنهاد 200 مایل مناطق اقتصادی و اصل خروج بستر دریاها و نیز خروج زیر اقیانوس و کف آن از صلاحیت داخلی کشورها و قلمداد کردن آنها به‌عنوان «میراثهای عمومی بشر»، هر دو، اول‌بار توسط کشورهای جهان سوم مطرح و ارائه گردید. اکنون این اصول، حمایتی تقریباً جهانی یافته و به جریان توسعه رشد یابند جامعه دریاها، انگیزه و تحرك بیشتری خواهد بخشید.

## 10

### جهان سوم و عهدنامه‌های نابرابر

---

58. Jorge Castaneda, in Official Records: United Nations Conferences on the Law of the Sea, vol. 5 (1958), 48.



31. نکته دیگر آنکه مبارزه کشورهای جهان سوم برای استقلال موجب شده است که این کشورها از ستمگری و استثمار و نیز تحمیل عهدنامه‌هایی که حقوق حاکمیت را نقض می‌کنند، نفرت داشته باشند. عهدنامه‌های نابرابر، امروزه غیرقانونی به‌شمار می‌روند.<sup>59</sup> به‌دنبال فشارها و اقدامات کشورهای جهان سوم، کمیسیون حقوق بین‌الملل در گزارش خود راجع به پیش‌نویس مواد راجع به عهدنامه‌ها چنین نتیجه‌گیر کرده که «صرف پیش‌نویس مواد راجع به عهدنامه نمی‌تواند اعتبار عهدنامه‌های نابرابر، غیرمنصفانه یا غیرعادلانه را که در بسیاری از موارد نتایج و پیامدهای سیستم استعماری هستند، تأیید و تصدیق کند».<sup>60</sup> عهدنامه 1969 وین در مقدمه خود نیز بر اراده آزاد، حق برخورداری از تساوی و حق تعیین سرنوشت و نیز اصول حاکمیت، تساوی و استقلال دولتهای تأکید فراوان دارد. به‌علاوه خود عهدنامه مذکور نیز به‌ویژه مقرر می‌دارد که عهدنامه‌ای که با تهدید

59. I. Detter, "The Problem of Unequal Treaties", *International and Comparative Law Quarterly*, vol. 15 (Oct. 1966), 1071.

60. Quoted in R.P. Anand, *New States and International Law* (Delhi: Vikas, 1972), 60.

یا استفاده از زور تهیه شده باشد، باطل است و «تغییرات اساسی در اوضاع و احوال» می‌تواند به‌عنوان دلیل فسخ عهدنامه مورد استناد قرار گیرد. تجربه کشورهای جدید این است که عهدنامه‌های نابرابر ابزارهایی بوده که قدرتهای استعماری به‌منظور حفظ حکومت استعماری خود از آنها استفاده نموده‌اند. **ابی سعابی** که یک نویسنده افریقایی است می‌گوید: «عهدنامه‌ها همیشه برای تطهیر و توجیه انقیاد و استثمار کشورهای کوچکتر و ضعیفتر مورد استفاده قرار گرفته است. مضافاً اینکه عهدنامه‌ها برای تحمیل حمایت بر کشورهای ضعیف و نیز برای بهره‌برداری از امتیازات اقتصادی از آنها به‌کار رفته است».<sup>61</sup>

کشورهای جدیدالاستقلال می‌خواهند از عهدنامه‌های نابرابری که هم اکنون وجود دارد، سلب اعتبار شود و هرگونه کوشش بعدی برای تحمیل عهدنامه بازور نیز صریحاً ممنوع گردید. این کشورها از اصل «لزوم وفای به عهد» حمایت می‌کنند، ولی

---

61. G.M. Abi-Saabi, "The Newly Independent States and the Rules of International Law", Howard Law Journal, vol.8 (1962), 168.

ضمناً خواهان اجراي اصل «تغيير اوضاع و احوال» به صورت معقول آن نيز هستند. آنها صادقانه به مفاد عهدنامه هاي قانوني احترام مي گذارند، اما تأکيد مي نمايند که دولتهاي صاحب حاکميت حق دارد که عهدنامه هاي نامعقول و غيرمعارف را مورد تجديد نظر قرار دهند. بدون ترديد در نحوه تحول آتي حقوق معاهدات، تأثير خود را خواهد گذاشت.

## 11

### جهان سوم و حقوق درگيريهاي نظامي

32. علاوه بر موارد فوق، جهان سوم همکاريهاي مهمي در مورد حقوق راجع به درگيريهاي نظامي نيز داشته است. کشورهاي جديد با مبارزه اي طولاني و جدي به استقلال دست يافته اند و بسياري از آنها ناگزير شده اند به مبارزه و عمليات نظامي و جنگهاي آزادي بخش نيز دست يازند. مشروعيت جنگهاي آزادي بخش عموماً مورد تصديق قرار گرفته است و گروههاي بسياري از کساني که در آنها درگير

بوده اند، مآلاً استحقاق حمایت کامل قانونی را یافته اند.<sup>62</sup>

دومین از دو «پروتکل اضافی کنوانسیون 1949 ژنو» که از «کنفرانس دیپلماتیک 1977 ژنو در مورد تأیید مجدد و توسعه حقوق انسانی بین‌المللی قابل اجرا در درگیریهای نظامی و توسعه این حقوق» نشأت گرفته بود، براساس مبانی و روح همین حمایت قانونی تهیه و تنظیم شده بود. در این عهدنامه مقرر شده که مشروعیت عملیات چریکی - یکی از مشخصات ویژه جنگهای آزادیبخش ملی - از ضمانت اجرای بین‌المللی برخوردار است. مواد دیگر در کنوانسیون ژنو 1949 و دو پروتکل 1977، همگی مشروعیت عملیات چریکی را تصدیق و تأیید کرده است. در اثر اقدامات و پیگیریهای جهان سوم جنبه‌های بسیار دیگری از حقوق راجعه به درگیریهای نظامی نیز توسعه یافته است که مفاد دو پروتکل 1977 آن را تأیید می‌نماید.

---

62. G.M. Abi-Saabi, "War of National Liberation and Laws of War", Yearbook of International Studies (1972), 93-117.

## جهان سوم و حل و فصل اختلافات بین‌المللی

33. بسیاری از حقوق‌دانان بین‌المللی دنیای غرب مسائلی را در مورد موضع منفي که کشورهای جهان سوم در باب حل و فصل قضایی اختلافات بین‌المللی دارند، مطرح نموده‌اند. این درست که کشورهای جهان سوم علاقه‌ای ندارند که اختلافات خود را به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع نمایند و عقیده دارند که مفهوم صلاحیت اجباری این دیوان غیرقابل قبول است، اما در مورد علت این عقیده در جهان سوم باید به مسئله سنن و آداب فرهنگی آنها نیز توجه کرد. **کوئیزی ریت** در تحقیق خود راجع به اینکه کشورهای آسیایی – افریقایی جدید چگونه بر حقوق بین‌الملل تأثیر گذاشته‌اند، اینگونه نظر داده است: کشورهای جهان سوم ترجیح می‌دهند که اختلافات داخلی آنها از طریق مذاکره، میانجیگری و سازش حل و فصل گردد و علاقه‌ای به حل و فصل آنها توسط محاکم ندارند. حضور و وجود این قبیل سنن و تمایلات ملی در سطح بین‌المللی، حکایت از

این دارد که کشورهای آسیایی به مذاکرات یا سازش در حل و فصل اختلافاتشان بیش از رسیدگی قضایی و اجرای حقوق بین‌الملل موجود، تمایل و گرایش دارند.<sup>63</sup>

البته این بدان معنی نیست که کشورهای جهان سوم حل و فصل اختلافات از طریق قضایی را به‌طور کلی رد می‌کنند. در واقع، بسیاری از دعاوی که توسط دیوان بین‌المللی دادگستری مورد بررسی و حکم قرار گرفته است، یا وسیله کشورهای جهان سوم طرح شده و یا کشورهای مذکور در آنها درگیر بوده‌اند و حتی دعاوی وجود داشته که منحصراً مربوط به جهان سوم بوده است. امکان اینکه کشورهای جهان سوم اختلافات بین‌المللی را جهت حل و فصل به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع و تقدیم نمایند، نباید یکسره انکار شود. مع الوصف، کسی هم منکر این نکته مهمتر – بهتر است بگوییم این مهمترین نکته قطعی و مسلم – نیست که کشورهای مذکور در حقیقت نسبت به دیوان یاد شده مظنون و

---

63. Q. Wright, "The Impact of Afro-Asian States on International Law", "Reports on Foreign Policy (New Delhi, 1958), 38.

بدگمان شده‌اند و برای آن، اعتبار کمی قائلند. این مسئله صرفاً یک مشکل یا نوعی میراث فرهنگی در کشورهای جهان سوم نیست، بلکه نکته مهمتر وجود این احساس است که هم دیوان بین‌المللی دادگستری و هم سلف آن یعنی دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری، همیشه از جانب نهادهای حقوقی غربی اداره شده و اکنون نیز می‌شود. اینکه ترکیب دیوان مذکور چگونه باشد یا قانون ماهوی و شکلی که در دعوی مطروحه اعمال می‌کند کدام باشد، اثری ندارد و چنین برداشت آمیخته به بدگمانی از آن اجتناب‌ناپذیر و قطعی است. مثلاً ترکیب دیوان را در نظر بگیرید: علی‌رغم اساسنامه دیوان که مقرر می‌دارد قضات منتخب و عضو دیوان باید نمایانگر «انواع مختلف تمدنها» و نیز «سیستمهای حقوق اصلی جهان» باشند، ولی قضات اروپایی و امریکایی شمالی در دیوان همیشه در اکثریت بوده‌اند. حتی قبل از اینکه دعوی افریقایی جنوب غربی تمام شود، مردم دیوان بین‌المللی دادگستری را «دادگاه اروپایی غربی» محسوب می‌کردند. پس از صدور رأی در دعوی مذکور، دیگر

چه کسی می‌تواند الیاس را سرزنش کند که چرا می‌گوید دیوان عامداً و قاطعاً استعمار و امپریالیسم در افریقای جنوبی را مورد حمایت و دفاع قرار داده است؟<sup>64</sup> حتی حقوقدانان بین‌المللی دنیای غرب هم احساس می‌کنند که دیگر چاره‌ای ندارند جز اینکه بپذیرند «دیوان بین‌المللی دادگستری را در این مقطع از تحولش، به‌حق می‌توان دیوان دادگستری اروپایی غربی نامید».<sup>65</sup> در واقع، دیوان قابلیت و صلاحیت انجام وظیفه‌ای را که منشور ملل متحد به عهده آن گذاشته بود، نیافت؛ یعنی نتوانست «یک ارگان قضایی اصلی» سازمان ملل باشد.<sup>66</sup> مادام که اصلاحات مقتضی در دیوان صورت نگرفته، مشکل بتوان تصور کرد که قادر است نقش اصلی خود را ایفا نماید.

### III

#### نتیجه

---

64. T.O. Elias, *Africa and the Development of International Law* (Leiden: Sijthoff, 1972), at p. 203.

65. B. Flemming, "South West Africa Cases", *Canadian Yearbook of International Law*; vol. V, (1967), 251.

66. C.W. Jenks, *Law in the World Community* (London: Longmans, 1967), at p. 57.



34. به محض اینکه کشورهای به وجود می‌آیند، ناگزیر باید روابط متقابلی بین ایشان برقرار گردد، یعنی روابط بین‌الملل. از طرفی در متن روابط بین‌المللی، لازم است که اصول و قاعده لازم‌الاجرائی وجود داشته باشد، یعنی حقوق بین‌الملل. به موازات توسعه تماسهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و تکنولوژیک بین کشورها، روابط بین‌المللی نیز رشد می‌یابد و پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کنند. برای حقوق بین‌الملل غیرممکن است که همپای این تحول و رشد، توسعه نیابد و تغییر نکند.

جامعه بین‌المللی، جامعه‌ای پویا است؛ بنابراین حقوق بین‌الملل نیز باید پویا و همواره در حال دگرگونی باشد. پیدایش کشورهای جدید و نیز ایجاد جهان سوم در روابط بین‌المللی معاصر، حوادثی محوری و اساسی بوده‌اند. جهان سوم جایگاه مناسب خود را در روابط بین‌المللی یافته و مواضعی که در مورد مسائل حقوق بین‌الملل اتخاذ کرده است، آثار خود را در تحولات آتی حقوق

بین‌الملل گذارده است. علاوه براین، بدیهی است که جهان سوم همواره مشارکت و همکاری قابل توجهی نیز در حقوق بین‌الملل معاصر داشته است.

موضوعات و سرفصلهای روابط بین‌الملل جهان سوم و حقوق بین‌الملل، نکات مهمی است که توجه پژوهندگان حقوق بین‌الملل را به خود جلب کرده است. بسیاری در این زمینه مقالات و کتابهایی نوشته‌اند. محققان حقوقدان از جهان سوم نیز کتابهای اساسی در باب نظرگاه جهان سوم در مورد حقوق بین‌الملل تألیف نموده‌اند.<sup>67</sup> مضافاً اینکه بسیاری از مؤلفان غربی در کتابهای خود کوشش کرده‌اند مواضع جهان سوم را تبیین و تشریح نمایند.<sup>68</sup> اکنون نمیتوان جزئیات این مطلب را بیان کرد، ولی در آینده تأثیرات مواضع و برخوردهای جهان سوم نسبت به حقوق بین‌الملل، همچنان توسعه و تعمیق خواهد یافت و جهان سوم نقش همکاری و مشارکت خود در حقوق بین‌الملل را بیشتر و متمرکزتر انجام خواهد داد. يك نکته

---

67. E.g., R. C. Hingorani, *Modern International Law* (New York: Oceana, 1979).

68. E.g., M.B. Akehurst, *A Modern Introduction to International Law* (London: George Allen & Unwin, 1977).

مسلم است: پیدایش انفجارگونه کشورهای جدید و نیز جهان سوم، در حقوق بین‌الملل روحی دمیده که موجب شده در بسیاری از زمینه‌های اساسی آن دگرگونی و تحول شروع شود. اکنون بجاست که پژوهندگان حقوق بین‌الملل به دگرگونی و تحول، اعتنا و توجه کافی بنمایند.